

مورخ ماه می ۱۹۲۱ در ارض اقدس خطاب به مستر دان زید گز ساکن هلند: درباره وجود الوهیت و عدم توانایی ادراک ذات او

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



مورخ ماه می ۱۹۲۱ در ارض اقدس خطاب به مستر
دان زید گز ساکن هلند:

درباره وجود الوهیت و عدم توانایی ادراک ذات او¹

(خطابات جلد سوم، ص. ۸-۱۱)

هو الله

ای حقیقت جو، شخص محترم نامهای که به تاریخ چهارم اپریل ۱۹۲۱ بود رسید و بکمال محبت قرائت گردید.

اما وجود الوهیت بدلائل عقلیه ثابت است، ولی حقیقت الوهیت ممتنع الادراک است. زیرا چون به نظر دقیق نظر فرمائی، هیچ مرتبه دانیه ادراک مرتبه عالیہ ننماید. مثلاً عالم جماد که مرتبه دانیه است، ممتنع است که عالم

¹ هولاند جناب مستر ا. ا. دان زید گز علیه التّحیة و التّناء



ORIGINAL



AUDIO

نبات را ادراک تواند، به کلی این ادراک ممتنع و محال است. و همچنین عالم نبات، هر چند ترقی نماید از عالم حیوان خبر ندارد، بلکه ادراک مستحیل است، چه که رتبه حیوان فوق رتبه نبات است؛ این شجر تصور سمع و بصر نتواند. و عالم حیوان هر چه ترقی نماید، تصور حقیقت عقل که کاشف اشیاست و مدرک حقایق غیر مرتبه تصور نتواند، زیرا مرتبه انسان بالنسبه به حیوان مرتبه عالیه است. و حال آنکه این کائنات تماماً در حیز حدودند، ولی تفاوت مراتب مانع از ادراک است. هیچ مرتبه ادنی ادراک مرتبه اعلی نتواند، بلکه مستحیل است، ولی هر مرتبه اعلی ادراک مرتبه ادنی کند. مثلاً حیوان ادراک مرتبه نبات و جماد کند، انسان ادراک مرتبه حیوان و نبات و جماد نماید، ولی جماد مستحیل است که ادراک عوالم انسانی کند. این حقایق در حیز حدوث است، با وجود این هیچ مرتبه ادنی مرتبه اعلی را ادراک نتواند و مستحیل است. پس چگونه میشود که حقیقت حادثه، یعنی انسان ادراک حقیقت الوهیت کند که حقیقت قدیمه است؟ تفاوت مراتب بین انسان و حقیقت الوهیت، صد هزار مرتبه اعظم از تفاوت بین نبات و حیوان است. و آنچه انسان تصور کند، صور موهومه انسان است و محاط است، محیط نیست. یعنی انسان بر آن صور موهومه محیط است و حال آنکه حقیقت الوهیت محاط نگردد، بلکه به جمیع کائنات محیط است و کائنات محاط. و حقیقت الوهیتی که انسان تصور می نماید، آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقیقی. اما انسان هم وجود ذهنی دارد و هم وجود حقیقی. پس انسان اعظم از آن حقیقت موهومه است که به تصور آید. طیر ترابی نهایتش اینست؛ مقداری از این بعد نامتناهی را پرواز تواند، ولی وصول به اوج آفتاب مستحیل است.

و لکن باید ادله عقلیه یا الهامیه بوجود الوهیت اقامه نمود، یعنی بقدر ادراک انسانی. این واضح است که جمیع کائنات مرتبط به یکدیگر است، ارتباط تامّ مثل اعضاء هیكل انسانی. چگونه اعضا و اجزاء هیكل انسانی بیکدیگر مرتبط است؛ همین قسم اجزاء این کون نامتناهی، جمیع به یکدیگر مرتبط است. مثلاً پا و قدم مرتبط به سمع و بصر است. باید چشم ببیند تا پا قدم بر دارد، باید سمع بشنود تا بصر دقت نماید. هر جزئی که از اجزاء انسانی ناقص باشد، در سائر اجزاء فتور و قصور حاصل گردد. دماغ مرتبط به قلب و معده است و شش مرتبط به جمیع اعضاست و همچنین سائر اعضاء. و هر یک از این اعضا وظیفه ای دارد. آن قوه عاقله خواه قدیم گوئیم، خواه حادث، مدیر و مدبر جمیع اعضاء انسانست، تا هر یک از اعضاء به نهایت انتظام وظیفه خود مجری نماید. اما اگر در آن قوه عقلیه خللی باشد جمیع اعضا از اجرای وظائف اصلی خود باز مانند و در هیكل انسان و تصرفات اعضاء خلل عارض شود و نتیجه نبخشد. و همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید لابد قوه کلیه ای موجود است که محیط است و مدیر و مدبر جمیع اجزاء این کون نامتناهی است و اگر این مدیر و مدبر نبود، عالم کون مختل بود و نظیر مجنون میبود. مادام ملاحظه می نمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظام است و هر یک از اجزاء در نهایت اتقان وظائف خود را مجری می دارند و ابدأ خللی نیست، واضح و مشهود میگردد که یک قوه کلیه موجود که مدبر و مدیر این کون نامتناهیست. هر عاقلی این را ادراک می نماید.

و دیگر آنکه هر چند جمیع کائنات نشو و نما می نماید، ولی در تحت مؤثرات خارجه اند. مثلاً آفتاب حرارت می بخشد، باران میپروراند، نسیم حیات می بخشد تا انسان نشو و نما نماید. پس معلوم شد که هیكل انسانی در تحت مؤثرات خارجه است. بدون آن مؤثرات، نشو و نما ننماید. آن مؤثرات خارجه نیز در تحت مؤثرات دیگری است. مثلاً نشو و نمای وجود انسانی منوط بوجود آب است و آب منوط به وجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابر منوط بوجود آفتاب، تا بر و بحر تبخّر نماید و از تبخّر، ابر حاصل شود. اینها هر یک هم مؤثرند و هم متأثر. پس لابد منتهی به مؤثری می شود که از کائن دیگر متأثر نیست و تسلسل منقطع میگردد. ولی حقیقت آن کائن مجهول، و لکن آثارش واضح و مشهود.

و از این گذشته، جمیع کائنات موجوده محدود و نفس محدودیت این کائنات، دلیل بر حقیقت نامحدود چه که وجود محدود دال بر وجود نامحدود است.

باری از این قبیل ادله بسیار که دلالت بر آن حقیقت کلیه دارد و آن حقیقت کلیه چون حقیقت قدیمه است، منزّه و مقدّس از شئون و احوال حادثات است، چه که هر حقیقتی که معرض شئون و حادثات باشد، آن قدیم نیست، حادث است. پس بدان این الوهیتی که سایر طوائف و ملل تصوّر می نمایند، در تحت تصوّر است، نه فوق تصوّر و حال آنکه حقیقت الوهیت، فوق تصوّر است. اما مظاهر مقدّسه الهیه مظهر جلوه کالات و آثار آن حقیقت مقدّسه اند و این فیض ابدی و جلوه لاهوتی، حیات ابدی عالم انسانی است. مثلاً شمس حقیقت در افقی است، عالی که هیچکس وصول نتواند. جمیع عقول و افکار قاصر است و او مقدّس و منزّه از ادراک کلّ. و لکن مظاهر مقدّسه الهیه به منزله مرایای صافیّه نورانیّه اند که استفاضه از شمس حقیقت میکنند و افاضه بر سایر خلق می نمایند و شمس بکمال و جلالش، در این آئینه نورانی ظاهر و باهر. این است اگر آفتاب موجود در آئینه بگوید من شمس، صادق است و اگر بگوید نیستم، صادق است. اگر شمس با تمام جلال و جمال و کمالش در این آئینه صافیّه ظاهر و باهر باشد، تنزل از عالم بالا و سموّ مقام خود نموده و در این آئینه حلول نموده، بلکه لم یزل همیشه در علوّ تنزیه و تقدیس خود بوده و خواهد بود. و جمیع کائنات ارضیه باید مستفیض از آفتاب باشد، زیرا وجودش منوط و مشروط به حوادث و ضیاء آفتاب و اگر از آفتاب محروم ماند، محو و نابود گردد. این معیت الهیه است که در کتب مقدّسه مذکور است انسان باید با خدا باشد. پس معلوم شد که حقیقت الوهیت ظهورش به کالات است و آفتاب و کالاتش در آئینه شیء مرئی و وجود مصرّح، از فیوضات الهیه.

امیدوارم نظر بینا یابی و گوش شنوا و پرده ها از پیش چشم بر خیزد. عکسی که خواسته بودی در ضمن مکتوب است و علیک التّحیّة و الثّناء.

می ۱۹۲۱ عبدالبهاء عباس

